

فرازهایی از «رساله حقوق» امام سجاده (ع)

بدان که خدای عزّ و جلّ را بر تو حق هاست، که تو را فرا گرفته است در هر جنبشی یا آرامشی، و هر حالتی، و در هر جایی که در آن فرود آیی، یا در هر عضوی که آن را حرکت دهی یا در هر ابزاری که در آن تصرف کنی.

پس بزرگترین حق های خدای - تبارک و تعالی - بر تو، آن است که برای خود واجب ساخته، که آن اصل تمام حق هاست [...].

□ اما حق بزرگ خدا بر تو، آن است که او را بپرستی و چیزی را شریک او نسازی. چون از روی اخلاص چنین کردی، او برای تو بر خود چنین مقرر می کند که کار دنیا و آخرت را کفایت کند.

□ و حق نفس تو بر تو این است که آن را در طاعت خدای - عزّ و جلّ - بداری.

□ حق دو پای تو آن است که بدانها در آنجا که بر تو روا نیست نروی، چرا که با این دو پاست که بر صراط می ایستی. پس بنگر که تو را نلغزاندند که در آتش بیفتی.

□ حق نماز این است که بدانی آن وارد شدن به پیشگاه خداوند است و تو در نماز در نزد خدای - عزّ و جلّ - ایستاده ای، و چون این دانستی، مانند بنده خوارِ حقیرِ خواستار، پارسای امیدوار، ترسان اندک مقدار، زاری کن بزرگ دارنده کردگار، با آرامش و وقار می ایستی و نماز را به دل برپا می داری و حدود و حقوق آن را می گذاری.

□ حق صدقه این است که بدانی آن ذخیره تو نزد پروردگار تو است - عزّ و جلّ - و سپرده ای که نیازی به گواه گرفتن بر آن نداری. اگر این را دانستی، اطمینانت بدانچه در نهان به امانت می سپاری بیشتر است تا آنچه در آشکارا می دهی، و می دانی که صدقه در این جهان بلاها و بیماری ها را از تو بازمی دارد، و در آن جهان از آتشت می رهند.

□ حق قربانی این است که به وسیله آن [رضای] خدای - عزّ و جلّ - را طلب کنی نه [رضای] آفریدگان او را، و از آن جز رسیدن به رحمت پروردگار و نجات روح خود در روز دیدار را مراد نکنی.

□ اما حق رعیت که تو بر آنان قدرت داری، این است که بدانی آنان به خاطر ناتوانی شان و قدرت تو زیر دست تو گشته اند، پس واجب است که با آنان به عدالت رفتار کنی و برای ایشان پدری مهربان

باشی، و نادانی‌شان را ببخشی و در کیفرشان شتاب نکنی و در شکر هر قدرتی که خدای - عزّ و جلّ - به تو عطا فرموده بکوشی.

□ اما حق آنان که در علم زیردست توآند، این است که بدانی خدای - عزّ و جلّ - با علمی که به تو داده و گنجینه‌هایی که بر تو گشوده، تو را سرپرست آنان کرده است. پس اگر مردمان را نیکو تعلیم دهی و بر آنان درشتی نکنی و بر ایشان خشم نگیری، خدا به فضل خویش علم تو را بیفزاید، و اگر علم خود را از مردم بازگیری یا هنگامی که از تو آموختن علم می‌خواهند با آنان درشتی کنی، بر خداست که علم و جمال آن را از تو بازگیرد و مرتبهٔ تو را در دل‌ها ساقط کند.

□ اما حق مملوک این است که بدانی او آفریدهٔ پروردگار تو، و فرزند پدر و مادر توست. گوشت تو و خون توست. تو مالک او شده‌ای اما نه آنکه او را، یا اندامی از اندام‌های او را آفریده باشی، و یا او را روزی داده باشی. بلکه خدا - عزّ و جلّ - این کارها را از تو کفایت کرده، سپس او را مسخر تو ساخته، و تو را امین بر او دانسته و او را به تو سپرده تا هر نیکی که دربارهٔ او می‌کنی برای تو نگاه دارد. پس چنانکه خدا دربارهٔ تو نیکویی کرده تو در حق آن بنده نیکویی کن! و اگر او را ناخوش داشتی، او را عوض کن تا آفریدهٔ خدا را آزار نداده باشی، و لا قوّة إلاّ باللّه.

□ اما حق فرزند تو این است که بدانی او از توست و در نیک و بد این جهان پیوسته به تو، و تو به حکم ولایتی که بر او داری، در آداب نیک آموختن و شناساندن پروردگارش - عزّ و جلّ - به او و یاری کردن وی بر طاعت پروردگارش، مسئول هستی. پس در کار او همچون کسی باش که می‌داند در احسان به وی پاداش می‌بیند و در بدی کردن به وی، کیفی.

□ اما حق برادرت این است که بدانی او دست تو، و عزت تو، و قوّت توست؛ پس او را سلاح نافرمانی خدا مساز! و وسیلهٔ ستم بر آفریدگان خدا قرار مده! و برابر دشمنانش یاری او را ترک مکن! و نصیحت (خیرخواهی) خود را از او بازگیر! - اگر در فرمان خدا باشد، وگرنه خدا را از او بزرگ‌تر بدان، و لا قوّة إلاّ باللّه.

□ اما حق همنشین تو این است که با او نرم‌خو باشی، و در سخن گفتن با وی به راه انصاف روی و از آنجا که نشسته‌ای جز با رخصت او برنخیزی - و آنکه نزد تو نشیند، تواند که بی‌رخصت تو برخیزد- و لغزش او را فراموش کنی، و خوبی‌های او را حفظ کنی و جز سخن نیک به گوش او نگوئی.

□ اما حق همسایه‌ات، حفظ اوست در نهان، و بزرگداشت اوست در عیان، و یاری او اگر ستم‌دیده باشد، و باید که عیب او را نجویی، و اگر از او زشتی دیدی آن را بپوشانی، و اگر دانستی اندرز تو را می‌پذیرد او را اندرز دهی - چنانکه بین تو و او بماند - و هنگام سختی او را رها نکنی، و از خطای او درگذری و گناه او را ببخشی.

□ و اما حق مال تو این است که آن را جز از راه حلال به دست نیاوری، و جز در راهی که باید خرجش نکنی، و آن‌که سپاس تو نمی‌دارد را بر خویشتن مقدم نداری. پس در آن به طاعت پروردگارت کار کن، و در این کار بخل مورز که حسرت و پشیمانی خواهی دید، و لا قوّة إلا بالله.

□ حق خصمی که بر تو ادعا دارد، این است که اگر آنچه دعوی کند درست باشد تو گواه او بر خود باشی و بر او ستم نکنی و حق او را به کمال بدهی، و اگر دعوی باطل کند، با او مدارا کنی و جز راه مدارا پیش‌گیری و در کار او خدای خویش را به خشم نیاوری.

□ حق خصم تو که بر او دعوی داری این است که اگر در دعوی خود راستگو باشی، به نیکویی با وی سخن گویی، و حق او را انکار نکنی، و اگر در دعوی خود دروغ‌گویی، از خدای - عزّ و جلّ - پروا کنی و به سوی او توبه کنی و دعوی را رها سازی.

□ حق آن کس که با تو مشورت کند این است که اگر در آنچه پرسد چیزی می‌دانی بگویی، و گرنه او را بدان کس که داند راهنمایی کنی.

□ و حق آن کس که تو از او مشورت خواهی این است که در آنچه موافق [خواست] تو نگوید وی را متهم نسازی، و اگر موافق تو گوید خدای - عزّ و جلّ - را بر آن سپاس گویی.

□ و حق بزرگ‌تر این است که او را به خاطر سالمندی وی بزرگ داری، و چون در مسلمانی از تو پیش‌تر است او را حرمت نهی، و در مخاصمت با او مقابلت نکنی، و در راه بر او پیشی‌نگیری، و خود را بر او مقدم نداری، و با او جهالت نوری، و اگر او بر تو جهالت کند، به خاطر اسلام و حرمت آن، آن را تحمل کنی و او را اکرام نمایی.

□ و حق کوچک‌تر، رحمت بر او در آموختن او، و گذشت از وی، و پرده‌پوشی و مدارا با او و کمک به اوست.

□ و حق سائل، دادن بدو به مقدار نیاز است.

□ حق کسی که چیزی از او خواسته‌ای این است که اگر داد، از او با سپاس و قدردانی از فضل او بپذیری، و اگر نداد عذر او را قبول کنی.

□ و حق کسی که به تو بدی کند این است که بر او ببخشایی، و اگر دانستی که بخشودن او بد است، داد خود را از او بگیری. خدای -تبارک و تعالی- گوید: «بر کسی که بدو ستم رسیده باشد و دادخواهی کند گناهی نیست.»

□ و اما حق هم‌دینان تو این است که در ضمیر خود سلامت آنان را خواهی، و بر ایشان رحمت آوری، و با گناهکار آنان مدارا کنی، و با آنان الفت گیری، و در اصلاح کار ایشان بکوشی، و نیکوکاران آنان را سپاس گویی و آزار خود را از ایشان بازداری، و آنچه برای خود دوست داری برای آنان دوست داشته باشی، و آنچه برای خود ناخوش می‌داری برای آنان ناخوش داری. مردان پیر ایشان را همچون پدر خود دانی، و جوانانشان را برادر خود انگاری، و پیرزنان ایشان را مادر خود شماری، و کودکان را فرزند خود به حساب آری.

□ حق کسانی که در پناه مسلمانان اند این است که آنچه خدای -عزّ و جلّ- از آنان پذیرفته است، بپذیری، و مادام که به عهد خدای -عزّ و جلّ- وفادار هستند بر ایشان ستم نکنی.

(برگرفته از کتاب «زندگانی علی بن الحسین»، نوشته سید جعفر شهیدی، با تغییراتی در ترجمه)